



بررسی ابعاد نظریه «ترومیدور» و تطبیق آن با انقلاب خمینی(ره)

نهضت زنده است تا «امامت» زنده است

«ترومیدور» یا حرکت دورانی انقلاب، از زمره واژگانی است که در مباحث انقلاب‌شناسی رایج بوده و برای اولین بار به وسیله کریس برنتون و برمبنای چهار انقلاب بزرگ ارائه شده است. لفظ «ترومیدور» در واقع برگرفته از نام یازدهمین ماه تقویم انقلاب فرانسه است که به اقتضای اتفاقات خاص آن روز بر این نظریه نام نهاده شده است. در این یادداشت ضمن بررسی این نظریه و تطبیق آن با انقلاب اسلامی به امکان‌سنجی این تطبیق و ابعاد آن پرداخته خواهد شد. ■ ترومیدور و ۴ انقلاب بزرگ

طبق نظریه «ترومیدور»، انقلاب حاصل وضعیتی ناگهانی و تبی تندبه عبارتی ایجاد یک بیماری در وضعیت اجتماعی و الزهایی غیرعادی است. حسب این نظریه این تبه‌دیر یا زودالشیام یافته و بر شرایط عادی بازمی‌گردد. بر برنتون در نظریه خود ادعا دارد، انقلاب‌ها جدا از نفقات‌های جزئی دارای قوانین مشترکی هستند که به طبیعت و ماهیت انقلاب بازمی‌گردد. از نظر او تمام انقلاب‌هایاری مدتی دارای روحیه انقلابی‌گری هستند که پس از مدتی فروکش می‌کند و به وضعیت عادی قبل از وقوع آن انقلاب برمی‌گردد.

این نظریه پرداز در مقاله «کالبدشکافی چهار انقلاب» پس از آن که به بررسی و تطبیق تحولات عمده چهار انقلاب فرانسه، روسیه، آمریکا و انگلیس پرداخته است، برای هر یک به صورت مشترک، سه مرحله قائل است. در گام نخست، و بعد از آن که رژیم حاکم سرنگون می‌شود، نیروهای میانه‌رو حکومت را در دست می‌گیرند اما پس از مدتی ناکارآمدی خود را در رفع عطش و نیازهای انقلابی مردم به اثبات می‌رسانند، لذا از قدرت کنار زده شده و جای خود را به نیروهای تندرو می‌دهند. این افراد غالباً جزو عناصر اصلی انقلاب هستند و رفتار آنها منطبق با آرمان‌های انقلاب یافته است و اما با پسین مرحله انقلاب که از آن با عنوان «دوران نفقات» یا «ترومیدور» انقلاب نام برده شده است، زمان بازگشت به ارزش‌های قبل از انقلاب و حذف تدریجی عناصر رادیکال از مناصب اجرایی است. برخی برای توصیف این مرحله از یک عبارت معروف استفاده می‌کنند: «انقلاب فرزندان خود را می‌بلعد».

بنایا به نظر برنتون این سه مرحله در هر یک از چهار انقلاب مذکور رخ داده است. ترومیدور اصلی مربوط به انقلاب فرانسه است. این انقلاب گرچه به سال ۱۷۸۹ میلادی به وقوع پیوست و به زعم بسیاری از صاحب‌نظران، بعدای چنان گسترده داشت که خود منشأ بسیاری از انقلاب‌های مدرن بعد از خود در کشور های دیگر شد اما کمتر از شش سال بعد از گذشت این انقلاب، اثری از آن باقی نماند. مطابق نظریه ترومیدور، انقلاب فرانسه در ژوئیه ۱۷۸۹ با سقوط زندان باستیل به پیروزی رسید و گرچه در مرحله پس از انقالب (اکتبر همان سال) گروهی بانام ژیرودن‌ها (میانه‌روها) شاه و ملکه سقوط کرده را برگرداندند، اما در ژوئیه ۱۷۹۴، روسپیبر و یارانش که گروه زا کوپن‌ها به عبارتی رادیکال‌ها) را تشکیل می‌دادند، با کودتای ناپلئون سرنگون شدند و سر به گیوتین سپردند. این همان مرحله ضدانقلابی و بازگشت به عقب در فرانسه بود که با یک کودتا همه دستاوردهای انقلاب کبیر را به پیش از انقلاب بازگرداند و دوران دیکتاتوری پس از انقلاب، مجدداً آغاز شد. در انقلاب انگلستان نیز، ترومیدور به این صورت بود که طرفداران کلیسای رسمی و سلطنت‌طلب‌ها و نیز هواداران پارلمان این کشور، گروه میانه‌روها را تشکیل می‌دادند. پادشاه استوارت اول به مقابله با انقلاب بورژوازی پرداخت و دستور تعطیلی پارلمان را صادر کرد اما نهایتاً، مخالفان به سرکردگی یک خردهمالک با نام کرامول بر شاه شوریدند و نهایتاً در سال ۱۶۴۹، پادشاه اعدام شد. کراموال اعلام جمهوری کرد و خود نیز به اولین رئیس‌جمهور حکومت (البته آخرین آن) تبدیل شد. کراموال به‌رغم حمایت از سرمایه‌داران، موفق به رسیدگی به اوضاع توده مردم نشد و در حالی در سال ۱۶۵۸ مرگ او فراسید که مردم دچار سرخوردگی و ناامید بودند. بدینسان انقلاب باشکو و بورژوازی انگلستان، مجدداً به شکل موروئی بازگشت که تا امروز نیز اثر آن ادامه دارد.

از نظر برنتون، نشانه‌های انقلاب روسیه‌ها در بدو زندگی لنین باشک‌گیری سیاست‌های اقتصادی جدید خاصی ارنمایان شد. سرنگونی دولت تزارهای روسیه انقلابی بلشویکی را به پیروزی رساند که برآمده از ایدئولوژی مارکسیسم بود. پیش از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ البته در ابتدای دولت موقتی به رهبری الکساندر کوشنیکو که روی کار آمد اما نهایتاً حزب بلشویک که عامل اصلی انقلاب بود، قدرت را در قبضه خود درآورد. اما درست ۲۰ سال بعد از انقلاب اکتبر، یعنی سال ۱۹۳۷، یک دیکتاتور سیاه به نام استالین بر شوروی حاکم شده بود. صدها هزار انسان به جرم مخالفت با حتی توهم مخالفت با حکومت استالین اعدام و نابود شدند و چند برابر آن به سبیری تبعید شدند و چه بلایا که بر سرشان نیامد. تمام رؤسای سطح اول انقلاب، یک سره به

وسیله کسانی که بعداً وراث آنها بودند، اعدام یا فراری شدند و عداوی در تبعید، کشته شدند.

انقلاب الجزایر چهارمین انقلابی است که به وقوع پیوست و با توجه به نمادهای اسلامی و نقش علمی دین و مساجد در آن، به انقلاب اسلامی مشهور است. اما حتی یک روز موفق به اجرای حکومت در این کشور نشدند. از همان ابتدا فرانسه توانست فرهنگ و آداب خود و زمینه‌های بی‌اعتقادی را در الجزایر نفوذ و گسترش دهد، به گونه‌ای که ۲۰ سال بعد از انقلاب، چیزی از نام انقلاب در این کشور باقی نماند، نه اثرات معنوی آن و نه حتی نمودهای پیشرفت مادی و توسعه این کشور در شرایط پس‌انقلاب.

■ انقلاب اسلامی و نظریه ترومیدور

هر چند برنتون نظریه خود را بر مبنای تحلیل چهار انقلاب بزرگ پایه نهاده است، اما آیا این نظریه را اعتبار کافی برای تطبیق همه انقلاب‌های عصر جدید و به تبع آن انقلاب اسلامی ایران بر خوردار است؟ واقعیت آن است که برداشت تحلیلگران علوم سیاسی از نظریه ترومیدور گوناگون است.



برخی آن را نوعی واکنش به انقلاب رخ داده می‌دانند و به عبارتی مرحله سوم را شامل بازگشت طبقات قدیمی (فرمایا بازگشت سلطنت‌طلبان در ایران) به قدرت فرض می‌کنند. عده‌ای دیگر اما منظور از این مرحله را فروکش کردن تب و تاب احساسی انقلاب تعبیر می‌کنند. از نظر این گروه، نشانه‌هایی همچون کاهش سختگیری‌های دوره انقلاب، رهاسازی اقتصاد از قید نظارت حکومت، حرکت مجدد به سمت محافظه‌کاری به جای روحیه انقلابی‌گری و زده شدن مردم از سیاست از نظر برنتون این رهیافت از ترومیدور بر اثر حس نرسیدن و یأس مردم از تحقق اهداف انقلاب رخ می‌دهد.

نقدهای روش‌شناسانه امروزه غرب چالش‌های زیادی پیش روی این نظریه به وانهاده است. این نظریه در اوج تلاش‌های پوزیتیویستی غرب برای اثبات نظریات و بسا تقلید از علوم تجربی و صرفاً با مطالعه نمونه‌های محدود و نه بر اساس مبنای معرفت‌شناسانه ارائه شده و به علوم سیاسی راه یافت. حال آن که هم اکنون نظریات مبتنی بر اثبات گرای در خود غرب با تلاش جدی روش‌شناسانه مواجه شده‌اند و همین سبب شده، تئوری معرفتی که شاید غالب استاید علوم سیاسی ایران هم اکنون اعتقاد راسخ بر آن داشته باشند، از کلیت و اعتبار لازم برخوردار نباشد. همچنین با توجه به دخالت متغیرهای فراوان در مسائل اجتماعی و نیز قلیل اندازه‌گیری نبودن آنها، نمی‌توان این نظریه را به عنوان مبنایی عام در سنجش تحولات اجتماعی عرضه کرد. لذا تئوری ترومیدوری انقلاب برنتون از حیث تعمیم‌پذیری دچار اشکال است.

گذشت از همه موارد فوق، مسئله دیگری که قابلیت انتطابق این نظریه – و اساساً نظریات انقلاب – را با انقلاب اسلامی ایران، دشوار می‌سازد، تفاوت ماهیت انقلاب ایران با سایر انقلاب‌هاست. انقلابی که نه می‌توان آن را سستنی نامید، نه در شمار انقلاب‌های مدرن قابل تحلیل است و نه حتی دارای ویژگی‌های انقلاب‌های پست‌مدرن است.

■ انقلاب اسلامی ایران، فراتر از نظریات

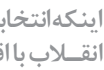
برخی کوشیده‌اند تا با تحلیل انقلاب اسلامی ذیل نظریه ترومیدوری، استقرار دولت موقت بازگان و نیز دولت غیرانقلابی بنی صدر را مصادیق مرحله اول انقلاب در این نظریه بدانند و پس از آن رویکرد انقلابی در دولت‌هایی که به وسیله رجایی و آیت‌الله خامنه‌ای اداره می‌شده را مصادیق رفتار انقلابی یا همان مرحله دوم ترومیدور فرض کنند. در چنین فرضیاتی بر شورت تر گر از می‌شود، برکناری قائم مقام رهبری و پس از آن وفات رهبری و در نهایت روی کار آمدن دولت سازندگی را نشانه‌های مرحله سوم انقلاب یا به عبارت بهتر بازگشت به مراحل قبل انقلاب و خویلیدن روحیه انقلابی مردم تصور نمایند.

هر چند تطبیق برخی نشانه‌ها ممکن است این فرض را تقویت بکشد، اما اینکه به صورت قهری و جبری انقلاب اسلامی به مرحله فروگشت از روحیات انقلابی رسیده است (خواهد رسید) که اتفاقاً مهم‌ترین بخش این نظریه را شامل می‌شود قلیل تطبیق نیست.



شاید مهم‌ترین ابطال‌کننده چنین نظری، حضور شخصیت ولایت فقیه در رأس امور انقلاب باشد. فردی که مهم‌ترین وظیفه‌اش امامت جامعه برای منحرف نشدن از آرمان‌های اساسی انقلاب بوده است. این ویژگی را در هیچ‌یک از انقلاب‌های اربعه مذکور نمی‌توان یافت. رهبری در جامعه انقلابی ایران موظف است هر از گاهی اصول انقلاب را به مردم یادآوری نموده و زنگار از مبانی فراموش شده بزداید. اگر بپذیریم در دوران سازندگی، برخی سابقون انقلاب اکنون میل به محافظه‌کاری و تلاش برای حذف ادبیات «فقلاب اسلامی» و جایگزین کردن آن با جمهوری اسلامی به معنای پایان یافته

استن برونده انقلاب داشتند، در کنار آن باید بازنمایی اصول انقلاب توسط امام جامعه، را دید که انحراف‌هایی نظیری به توجهی



اینکه انتخابات‌های مبتنی بر سازو کارهای انقلاب با اقبال پر شور مردم مواجه می‌شود و اینکه راهپیمایی‌های مبتنی بر آرمان‌های اصیل انقلاب هر سال پر شور تر بر گزار می‌شود و اینکه معدود فتنه‌های پیش روی انقلاب با حمایت مردم از نظام و حماسه‌هایی چون ۹دی مواجه می‌شود، همه ابطال‌کننده نظریه ترومیدور است.

امام خمینی انقلاب اسلامی را از همه انقلاب‌ها متفاوت می‌داند و جنبه الهی و معنوی آن را مهم‌ترین وجه تمایز می‌شمرد

اندیشه



بر خلاف نظریه ترومیدور، انقلاب اسلامی همچون انقلاب‌های بزرگ پیشین دچار بازگشت به شرایط پیش از انقلاب و نسبیان کامل ارزش‌ها نشده است و به دلیل عناصر خاص موجود در این انقلاب می‌تواند همچنان استمرار یابد مگر آنکه از درون انقلاب به واسطه عواملی که اسلام برای انحراف حرکت انقلاب‌ها بر شمرده است، دچار دگرگونی شود و تعیین‌کننده در این موارد رفتار مردم و حاکمان است و نه جبر تاریخ

به مستضعفین و روحیه اشرافی مسئولان را متذکر شده و محافظه‌کاری را فتنه‌گانه انقلاب می‌داند. در همین وضعیت است که پس از حدود یک دهه دولتی باشعار احیای ارزش‌های انقلاب بر سر کار می‌آید و این ارزش‌ها مورد اقبال عمومی مردم قرار می‌گیرد. اینکه انتخابات‌های مبتنی بر سازو کارهای انقلاب با اقبال پر شور مردم مواجه می‌شود و اینکه راهپیمایی‌های مبتنی بر آرمان‌های اصیل انقلاب هر سال پر شور تر گر از می‌شود، برکناری قائم مقام رهبری و پس از آن وفات رهبری و در نهایت روی کار آمدن دولت سازندگی را نشانه‌های مرحله سوم انقلاب یا به عبارت بهتر بازگشت به مراحل قبل انقلاب و خویلیدن روحیه انقلابی مردم تصور نمایند.

هر چند تطبیق برخی نشانه‌ها ممکن است این فرض را تقویت بکشد، اما اینکه به صورت قهری و جبری انقلاب اسلامی به مرحله فروگشت از روحیات انقلابی رسیده است (خواهد رسید) که اتفاقاً مهم‌ترین بخش این نظریه را شامل می‌شود قلیل تطبیق نیست.

■ بازگشت انقلاب در ادبیات قرآنی

با وجود اینکه طبق آنچه اشاره شد، نمی‌توان نظریه ترومیدور را قابل تطبیق کلی با انقلاب اسلامی ایران دانست، اما اینکه انقلاب، امکان بازگشت به عقب و دوران پیش از خود را داشته باشد، غیر محتمل نیست. انقلاب اسلامی خاستگاه اسلامی دارد و قرآن، دستورالعمل مسلمانان در خصوص انقلاب‌هشدارهایی می‌دهد که نتیجه‌ی توجهی به‌آن، طبق ادبیات قرآنی «فقلاب» هشدار قرآن، ولستکی انقلاب به شخص رهبر انقلاب است و این شخصیت محوری را مکنای برای پایان انقلاب، پس از خلأ وجود این رهبر برمی‌شمرد. همانگونه که بررسی شد، انقلاب‌های مذکور، غالباً پس از مرگ یا از دست رفتن رهبرانشان دچار بازگشت به عقب شدند و البته قرآن نیز، هشدار می‌دهد که پایان عمر یک رهبر یا گروه مؤسسان آن نهضت، نباید پایان نهضت تلقی شود. زنده ماندن نهضت در اسلام منوط به زنده ماندن شخص امام جامعه نیست، بلکه استقرار و حفاظت از اصل امامت، تضمین گر ایاقی حکومت اسلامی است: «وَإِذَا مَنَّ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولٍ فَأَخَذْنَا مِمَّنْ قَبْلَ الْوَسْلِ الْفَأَن مَّا أَثَرُ اقْتَلَبْتُمْ عَلٰی أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَقْلِبْ عَلٰی عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصْرِهُاَ شَيْئًا وَسِعَ رَبُّهُ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا»

از دیگر مهله‌های انقلاب که آن را دچار مرگ تدریجی و بازگشت به عقب می‌کند، حسب ادبیات قرآنی، بشوروی در مسیر حرکت دشمنان آن انقلاب است. قرآن مسلمانان را از دوستی و پیوستگی با دشمنان دین بر حذر می‌دارد و چنین بیان می‌کند که اتفاقاً بهانه برقرار کنندگان پیوند با دشمن، این است که از جنب دشمن به ماسخنی‌های فراوان می‌رسد و بهتر است با پیوستگی با دشمن، کسب آرامش و رفاه کنیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَمِنْكُمْ فَلَهُ مَنَهِمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ. فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَنْ تُصَيِّبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَىٰ أَلَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْحِكُوا عَلٰی مَا أَسْتَوُوا فِي أَنْفُسِهِمْ يَابِغِينَ» (براساس آموزه‌های قرآنی، در صورتی که بخشی از مؤمنان انقلاب براساس منطق غلط (مانند آنچه گذشت) به پیروی از دشمنان انقلاب بپردازند، این مناسبات سبب پایان گشت به گذشته خواهد شد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا رَبُّكُمْ عَلٰی أَنْ تُطَاقَمَكُمُ النَّارُ بِمَا كُنتُمْ عَلٰی أَعْقَابِكُمْ»).

مجموعه‌ای توان نتیجه‌گرفت بر خلاف نظریه ترومیدور، انقلاب اسلامی همچون انقلاب‌های بزرگ پیشین دچار بازگشت به شرایط پیش از انقلاب و نسبیان کامل ارزش‌ها نشده است و به دلیل عناصر خاص موجود در این ققلاب می‌تواند همچنان استمرار یابد مگر آنکه از درون انقلاب به واسطه عواملی که اسلام برای انحراف حرکت انقلاب‌ها بر شمرده است، دچار دگرگونی شود و تعیین‌کننده در این موارد رفتار مردم و حاکمان است و نه جبر تاریخ چنانکه رهبری انقلاب می‌فرماید: «در انقلاب اسلامی پادزهر فرود انقلاب در خود این انقلاب گذاشته شده است».

■ منابع:

– کریس برنتون، کالبدشکافی چهار انقلاب، نشر نو، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۶، ص ۲۴۰.
– علی‌آقا بخشی و مینو افشاری راد، فرهنگ علوم سیاسی، نشر چاپار، تهران، ۱۳۷۹.
– فراتی، عبدالوهاب، رهیافت‌های نظری بر انقلاب اسلامی، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۷.
– خرماشا، عبدحیدر، بازتاب انقلاب اسلامی ایران در نظریات انقلاب: تولد و شکل‌گیری نسل چهارم تئوری‌های انقلاب، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره پنجم، ش ۱۳۸۲، ۲

صراط



انقلاب اسلامی یک استثناى جهانی

واقعیت شگفت‌آوری در انقلاب ما وجود دارد که این انقلاب را یک حالت استثنایی می‌بخشد و آن این است که در قوانین علوم اجتماعی درباره انقلاب‌ها، می‌گویند انقلاب‌ها همچنانی که یک فرای دارند، اوجی دارند، یک فرودی هم دارند... آن قوانین می‌گویند تا وقتی شور و انگیزه انقلابی در مردم هست، انقلاب‌ها به سمت جلو حرکت می‌کنند، اوج می‌گیرند، بعد هم به تدریج این شور و هیجان و این عامل حرکت به پیش، کم می‌شود و در مواردی تبدیل به ضد خود می‌شود؛ انقلاب‌ها سقوط می‌کنند و برمی‌گردند پایین. انقلاب‌های بزرگ دنیا که در تاریخ ۲۰۰ سال اخیر ما اینها را می‌شناسیم، بنا بر همین تحلیل، همه یا آن نظریه قابل تطبیق هستند، اما انقلاب اسلامی از این تحلیل جامعه‌شناختی به کلی مستثناست. در انقلاب اسلامی پادزهر فرود انقلاب در خود این انقلاب گذاشته شده است. بارها عرض کرده‌ایم که تجسم انقلاب در «جمهوری اسلامی» و در «بنیان اساسی جمهوری اسلامی» است. نویسندگان قانون اساسی که از نظر امام و مکتب امام درس گرفته بودند، در خود این قانون عامل تداوم بخش انقلاب را گذاشته‌اند؛ پایبندی به مقررات اسلامی و مشروعیت بخشیدن به قانون، مشروط اینکه بر طبق اسلام باشد و مسئله رهبری. این انقلاب شکست خوردنی نیست؛ این انقلاب فرود آمدنی نیست؛ این انقلاب از سیر و حرکت خود باز نمی‌ایستد؛ چون جامعه ما یک جامعه مؤمن و دینی است و دین و ایمان اسلامی در اعماق دل مردم، از همه قشرها، نفوذ دارد؛ مردم به معنای حقیقی کلمه به دین معقدند. بنابراین، آن چیزی که جزو ارزش‌های دینی باشد، برای مردم معتبر است و حراست از آن که در قانون آمده است، از نظر مردم یک وظیفه است.»

۸۵/۳/۱۴

درنگ

بازخوانی گفت‌وگو با غلامحسین دینانی

تراکم اطلاعات نسل امروز را احقق کرده است

جامعه دارید؟

توصیه‌ای ندارم. من حرف می‌زنم می‌خواهید قبول کنید و می‌خواهید قبول نکنید. فلاسفه تا آنجا که عقلشان می‌رسیده مسائل را گفته‌اند. باید کسانی که راس امور هستند و بست‌مدیریتی قبول می‌کنند آگاه باشند، شما یک فرد نادان را مدیر اداره نکن. شما رأس یک مؤسسه مهم یا یک مکان علمی را فردی ناآگاه به امور می‌گذارید تا دیگران را تربیت کند؟!

مردم باید آگاه باشند و افراد آگاه در رأس امور قرار بگیرند. خانواده به پغمبرش می‌فرماید تو بگو هر چند که نمی‌توانی همه را هدایت کنی، اما بگو. این عین آیه قرآن است. شما هم به جای اینکه بگویید چه کنیم؟ حرف‌هایتان را بنویسید. من یک کتاب می‌آورم، بسیاری از مردم از عدالت صحبت می‌کنند، اما نمی‌دانند که چیست. فقط می‌گویند خوب چیزی است. برای همین از روی ناآگاهی علم می‌کنند و یک امری که عدالت نیست را به حای آن می‌گذارند. علت تمام مشکلات جامع بشری همین است که چیزی را خوب می‌دانند که نمی‌دانند چیست؟ خبر بلاموضوع نیست و اگر می‌توانید با نادانی مردم مبارزه کنید وید درباره چگونگی عملیاتی شدن آن نیز با بیان اینکه مباحث فلسفی تئوریک است و نه عملی گفت: تنها مسئولیت فیلسوفان نسبت به جامعه در مقام نظر است و نه عمل. اگر عملیاتی شد که شد و اگر عملیاتی نشد به فیلسوف مربوط نیست. فیلسوف تنها نظریه می‌دهد.

علت عدم کاربردی بودن برخی تئوری‌های فلسفی در جامعه چیست؟

عدم آگاهی مردم است. فیلسوف باید واقعیت را بگوید، اما اگر مردم واقعیات را نفهمیدند فیلسوف مقصر نیست. فیلسوف واقعیت را می‌گوید، خب وقتی مردم نادان هستند و نمی‌فهمند چکار است، حضرت نوح، به مردم گفت باید بد و خاك هستند و چه اتفاقی افتاد؟ نفرین کرد و همه غرق شدند. شما فکر می‌کنید فیلسوف پاسبان است و باید تمام شهرها را پاسبانی کند؟

فیلسوفان چگونه می‌توانند در دورانی

که ابتدال تفکر گسترش یافته، بهتر به جامعه خدمت کنند؟

جامعه دچار نادانی شده است. نوح، موسی، عیسی و حضرت ختمی مرتبت نتوانستند، آیا پیامبران توانستند مردم را مسلمان کنند؟ نشد. صحابه پیغمبر همه آدم‌های خوبی بودند؟ ابوبکر را غار پیامبر بود، وقتی پیامبران نتوانستند همه مردم را هدایت کنند و حتی نزدیک‌ترین به خودشان را، حالا انتظار دارید فیلسوف راه بیفتد در خیابان‌ها و مردم را اصلاح کند؟

تئوری‌های فلسفی نباید عملیاتی شود؟

به طور کلی از اساس تئوری آوردنی نیست بلکه فیلسوف واقعیت را می‌گوید. البته اگر فیلسوف باشد، اگر نادان باشد که هیچ فیلسوف واقع بین است و واقعیت را می‌گوید و می‌نویسد. این مردم هستند که واقعیت را نمی‌خواهند. فیلسوفان واقعیت را می‌گویند مردم باید گوش دهند و عمل کنند. اگر شد که شد. اگر هم نشد که نشد.

فیلسوف قرار نیست که کار عملی کند و فیلسوف عملی «پراگماتیست» را یک فیلسوف نادانی در امریکا به نام «ریچارد رورتی» که پراگماتیست است، مطرح کرد و گفت: حقیقت آن است که در عمل یکیم.

چه توصیه‌هایی در رابطه با اداره بهتر